

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۸۷ - دوشنبه ۹۶/۲/۱۱

## دلیل بر ولایت «فقیه» در اداره امور مسلمین

در چهارمین حکمی که برای فقیه مجتهد عادل بیان کردیم، مطرح شد که مجتهد عادل می‌تواند تصدی امور بر زمین مانده مسلمان‌ها را بر عهده بگیرد یا به تعبیر دیگر، مجتهد عادل در اموری که باید انجام شود و دلیلی نداریم که اشخاص خاص بتوانند آن امور را انجام دهند و یا دلیل داریم که نمی‌توانند انجام بدهند، ولایت دارد.

از جمله آن امور، تصرف در اموال غُیب، قُصر و در صورتی که شرایط مهیا باشد اداره امور مسلمین است. برای اثبات ولایت فقیه در اداره امور مسلمین، فی‌الجمله - هرچند بررسی تفصیلی آن، بحث مستقلی می‌طلبد - راه‌های مختلفی مشی شده است. اما یکی از راه‌های محکم و استواری که قابل مناقشه نیست، این است که: پاره‌ای از امور قطعاً باید در جامعه محقق شود و تحقق این امور هم مستلزم رتق و فتق است؛ یعنی مستلزم تصرفاتی است که به حسب اصل اولی، بر دیگران حرام است؛ زیرا تصرف در اموال و نفوس و اعراض است و دلیل داریم که این تصرفات حرام است. ولی در عین حال می‌دانیم که شارع راضی به ترک آن امور نیست؛ یا به دلیل نص صریح یا اینکه مجموعاً از ادله استفاده می‌شود و حتی می‌توانیم دلیل عقلی هم بر آن اقامه کنیم.

وقتی چنین شد، باید قدر متیقن را اخذ کرد؛ زیرا دلیل داریم تصرف در اموال و نفوس و اعراض حرام است و عموم و اطلاق وجود دارد که تصرفات دیگران اصلاً نافذ نیست، لهذا باید به قدر متیقن که فقیه عادل و مدبر و... است اقتصار کرد.

کسی نگوید اینجا شک در شرطیت زائده است که مجرای براءت است و لذا نتیجه بگیرد که غیر فقیه هم می‌تواند؛ زیرا جایی مجرای براءت است که دلیلی بر حرمت نداشته باشیم، اما وقتی که دلیل بر حرمت داریم و آن دلیل باید تخصیص بخورد، جای براءت نیست، لهذا خروج از آن جز به مقدار متیقن میسر نیست.

## بیان تفصیلی استدلال

از جمله اموری که شارع قطعاً راضی به ترک آن نیست ولو مستلزم تصرفاتی باشد، تنظیم امور مسلمین است؛ زیرا شکی نیست که مسلمانان مثل همه جوامع بشری دیگر، در تنظیم و تنسيق امورشان نیازمند به قانون و مجری قانون هستند. قانون را شرع بیان می‌کند اما اجرایش به عهده چه کسی است؟ حفظ ثغور در مقابل دشمنان قطعاً واجب است، اما آیا حفظ ثغور بدون تنظیم و فرماندهی می‌شود؟! روشن است که کسی باید این امر را تنظیم و فرماندهی کند. همچنین نمی‌شود گفت که حفظ ثغور مسلمین برای زمان حضور است اما در زمان غیبت، حفظ ثغور مسلمین به حال خود رها می‌شود! در دفاع از سرزمین‌های اسلامی هنگامی که دشمن هجوم کرده و باید در مقابل او ایستاد و او را عقب راند، هیچ فقیهی تشکیکی نداشته است. همه قائلند که دفاع بر زن و مرد و هر کسی که توانایی دارد واجب است. اما دفاع بدون فرماندهی و کسی که از نقشه‌های دشمن مطلع شود، یا کسی را برای شناسایی دشمن بفرستد تا به مرکز فرماندهی خبر دهد، یا چیش و تجهیز نیرو کند و... ممکن نیست.

همچنین در امور داخلی نیز کسی باید امور مختلف را تنظیم کند. اگر چنین کسی نباشد یا فرمانش مطاع نباشد، هرکسی می‌تواند هر طور رفتار کند؛ مثلاً هر جایی خانه بسازد، باغ احداث کند، از منابع طبیعی استفاده کند یا ... و در این محیط، بعد از چند روز، چه رسد به چند سال، دیگر نمی‌توان زندگی کرد.

بنابراین باید یک قدرت فرماندهی و تنظیم و تنسيق کننده‌ای وجود داشته باشد که قول و امرش مطاع باشد؛ این از ابده بدیهیات است. علاوه بر آن روایات متعدده‌ای داریم که در آن به این مطلب تصریح شده است و بعضی از آن روایات، هم از طریق شیعه آمده و هم از طریق عامه ذکر شده است. از جمله:

از طریق عامه به صورت متعدد آمده است<sup>۱</sup> که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ چاره‌ای نیست از مردم که امارت داشته باشند؛ یعنی کسی که فرماندهی و مدیریت کند، یا خوب یا بد. نمی‌شود جامعه رها شود و به اصطلاح فوضی باشد.

در نهج البلاغه آمده است که: إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، و در ادامه آمده است که: يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ.<sup>۲</sup>

۱. السنن الكبرى، ج ۸، ص ۱۸۴؛ المصنّف ابن ابی شیبّة الكوفی، ج ۸، ص ۷۳۵، ش ۲۷؛ انساب الاشراف بلاذری، ص ۳۷۷، ش ۴۴۹.

۲. نهج البلاغة (للصّحی صالح)، ص ۸۲، خطبه ۴۰:

نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: فَإِنَّ النَّاسَ لَا يُصْلِحُهُمْ إِلَّا إِمَامٌ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ<sup>۱</sup>

از کتاب وقعة صفین نقل شده است که: إِنَّهَا لَا تَقُومُ مَمْلَكَةً إِلَّا بِتَدْبِيرٍ وَلَا بُدَّ مِنْ إِمْرَةٍ<sup>۲</sup>

در دعائم الاسلام از حضرت نقل شده است: لَا بُدَّ مِنْ إِمَارَةٍ وَرِزْقٍ لِلْأَمِيرِ<sup>۳</sup>

از کتاب جعفریات نقل شده است: لَا بُدَّ مِنَ الْإِمْرَةِ بَرَّةً كَانَتْ أَوْ فَاجِرَةً<sup>۴</sup>

در بصائر الدرجات از امام صادق علیه السلام نقل شده است: لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا إِمَامٌ عَادِلٌ وَإِمَامٌ فَاجِرٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ

جَلَّ يَقُولُ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَقَالَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ<sup>۵</sup>

در کافی، ضمن روایت بسیار مفصلی که درباره قضایای حضرت ابراهیم و غیر ایشان مثل حضرت لوط

و قضیه ساره و هاجر و... است، بیان می کند: وَلَا بُدَّ مِنْ إِمْرَةٍ فِي الْأَرْضِ بَرَّةً أَوْ فَاجِرَةً؛ ناچار است از یک

و من کلام له علیه السلام [للخوارج] فی الخوارج لما سمع قولهم «لا حکم الا لله»

قَالَ علیه السلام: كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ.

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ علیه السلام لَمَّا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قَالَ حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ وَ قَالَ أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقَى وَ أَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا الشَّقَى إِلَى أَنْ تَنْقَطِعَ مَدَّتُهُ وَ تَدْرِكَهُ مَبِيَّتُهُ

۱. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۴، ص: ۱۹؛

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا أَرَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ إِلَّا ظَاهِرِينَ عَلَيْكُمْ بِتَفْرِقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَ اجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ، فَإِذَا كَانَ عَلَيْكُمْ إِمَامٌ يَعْدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ يَفْسِمُ بِالسُّوِيَّةِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يُصْلِحُهُمْ إِلَّا إِمَامٌ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ. فَإِنْ كَانَ بَرًّا فَلِلرَّاعِي وَ الرَّعِيَّةِ، وَ إِنْ كَانَ فَاجِرًا عَبَدَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ فِيهَا، وَ عَمِلَ فِيهَا الْفَاجِرُ إِلَى أَجَلِهِ.

۲. همان، ج ۳۲، ص ۳۵۹.

۳. دعائم الإسلام، ج ۲، ص: ۵۳۸

وَ عَنْ عَلِيِّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا بُدَّ مِنْ إِمَارَةٍ وَ رِزْقٍ لِلْأَمِيرِ وَ لَا بُدَّ مِنْ عَرِيفٍ وَ رِزْقٍ لِلْعَرِيفِ وَ لَا بُدَّ مِنْ حَاسِبٍ وَ رِزْقٍ لِلْحَاسِبِ وَ لَا بُدَّ مِنْ قَاضٍ وَ رِزْقٍ لِلْقَاضِي وَ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ رِزْقُ الْقَاضِي عَلَى النَّاسِ الَّذِينَ يَقْضِي لَهُمْ وَ لَكِنْ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.

۴. الجعفریات (الأشعثيات)، ص ۲۴۵؛

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: لَا يَدُ [بَدَأَ] مِنَ الْعَرِيقِ [الْفَرِيقِ] وَ الْفَرِيقُ فِي النَّارِ وَ لَا بُدَّ مِنَ الْإِمْرَةِ بَرَّةً كَانَتْ أَوْ فَاجِرَةً.

۵. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۳؛

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا إِمَامٌ عَادِلٌ وَ إِمَامٌ فَاجِرٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَقَالَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ.

۶. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۷۳.

فرماندهی در زمین، نیک یا بد.

سند روایت: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً - یعنی تا اینجا دو شاخه است - عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ (که ثقة است) عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ الْكَرْخِيِّ. این آقا توثیق خاص ندارد الا اینکه ایشان از مشایخ ابن ابی عمیر است و کسانی که مشایخ ثلاثه را توثیق می کنند، او را ثقة می دانند.

اگر به این روایات و آنچه اهل تسنن نقل کردند - که مقداری از آنها را در کتاب تشیع در تسنن آورده ایم<sup>۱</sup> - نگاه کنید، اطمینان بالایی و بلکه قطع تامی به صدور اصل این روایت پیدا می شود، مضاف به اینکه تعلیلش هم همراه آنها است.

پس در اصل اینکه باید مدیریت کلان در اجتماع وجود داشته باشد هیچ شبهه‌ای نیست و جزء واضحاتی است که از اول تاریخ اجتماع بشری تاکنون، تلقی به قبول شده است. حتی در جاهلیت، شعری بوده که معروف است:

لا يصلح الناس فوضى لا سراة لهم      و لا سراة إذا جهالهم سادوا

یعنی اگر مردم فوضى و بی سرپرست و بی مدیریت باشند، صالح نمی شوند و امرشان نیکو نمی شود. و اگر جهال و نادانان هم سرور شوند مثل همان است.

روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرماید: **وَالِ ظُلُومٍ غَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومٌ**؛ والی ظالمی که به مردم فشار می آورد، بهتر است از فتنه‌ای که ادامه پیدا کند. این روایت هم تأیید می کند که بدون مدیریت نمی شود؛ زیرا بدیهی است که اگر قوه مدیریتی نباشد، فتنه می شود و هر کسی هر کاری بخواهد انجام می دهد، در حالی که قرآن کریم فرموده: **«الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»**<sup>۲</sup> یا **«الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»**<sup>۳</sup>. آیا قرآنی که چنین می فرماید، می تواند فتنه را تجویز کند؟! هیچ شبهه‌ای نیست که بدون مدیریت، جامعه دچار فتنه می شود، لهذا جزء مسلمات است که نقلاً و عقلاً باید نیروی مدیریتی برای جامعه وجود داشته باشد.

ممکن است کسی بگوید لزوم وجود یک مدیر و فرمانده چه ربطی به فقیه دارد؟

۱. تشیع در تسنن، صص ۴۲-۳۳.

۲. عیون الحکم و المواعظ (للشی)، ص ۵۰۵.

۳. البقرة / ۲۱۷.

۴. البقرة / ۱۹۱.

اگر یک فاجر جاهل، امیر باشد ولی فی الجمله اجتماع را اداره کند و نه عدالت داشته باشد و نه فقاقت، کافی است؟ آیا می توان چنین چیزی گفت؟ اسلام قطعاً به امارت فاجر و کسی که اجرای عدالت نمی کند، راضی نیست. آنجا که گفتند: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» در مقابل اندیشه خوارج و کسانی است که می گفتند: لا حکم الا لله، و مرادشان لا إمرة الا لله بود، نه اینکه اسلام می خواهد فاجر را تأیید کند؛ زیرا خدای متعال می فرماید: ﴿لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۱</sup>. خدای متعال کتاب را نازل کرده برای اینکه مردم به قسط قیام کنند، آیا راضی می شود که حاکمی به ظلم قیام کند. یا فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۲</sup> حتی می فرماید: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾<sup>۳</sup> هرگاه سخن گفتید به عدالت سخن بگویید. یا در جای دیگر می فرماید: ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾<sup>۴</sup>، لهذا شکی نیست در اینکه مراد از امارت فاجر، این نیست که اسلام راضی است فاجر سر کار باشد. این سخن در مقابل آنهایی است که می خواهند بگویند امارت لازم نیست، یا در مورد جاهایی است که فاجری سر کار است و قدرتی نیست که او را با شرايطی که در جای خود بیان شده است، از کار برکنار کرده و جایگزین کنند، لذا می فرمایند با همین حاکم بسازید؛ زیرا بهتر از فوضی است. پس معلوم شد که باید امیر و فرمانروا عادل و عالم باشد و اینکه بعضی روایات این چنین فرموده اند، احتراز از این است که اصلاً امیری نباشد، نه اینکه اسلام راضی باشد فاجری یا جاهلی سر کار باشد.

### استدلال بر اشتراط علم و فقاقت در ولایت امور

و اساساً از دیدگاه اسلام، «حکم» چه در تکوین و چه در تشریح، بالذات مخصوص خداست. آیات شریفه که می فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾<sup>۵</sup> حکم برای خداست، مقصود هم حکم تکلیفی است و هم حکم تشریحی. در سوره یوسف، آیه ۶۷ که آمده است: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾ مصداقش تکوین است؛ زیرا سخن حضرت یعقوب علیه السلام است در مقام توکل بر خداوند در حفظ فرزندان، لذا معلوم می شود که یک امر تکوینی است. در جای دیگر در همان سوره یوسف، آیه ۴۰ که می فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ حکم تشریحی است؛ چون امر کرده است که عبادت نکنید مگر او را، پس حکم تکوینی و تشریحی

۱. الحديد / ۲۵: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

۲. النساء / ۱۳۵.

۳. الانعام / ۱۵۲.

۴. الاعراف / ۲۹.

۵. الانعام / ۵۷؛ يوسف / ۴۰؛ يوسف / ۶۷.

همه برای خداست. فعلاً با حکم تکوینی کاری نداریم، حکم تشریحی مال خداست و هیچ کس دیگر دارای حکم نیست، پس اگر حکمی به خدای متعال بازگردد و منشأش فرمان خدا نباشد ارزشی ندارد. و اگر همه عالم جمع شوند و بگویند: «زید باید حاکم باشد و فرمان زید مطاع باشد» مخالف حصر در آیه است که فرموده است: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾، حکم فقط از ناحیه پروردگار است.

پس اینکه برخی می‌گویند اگر مردم چیزی را بخواهند اشکالی ندارد، صحیح نیست؛ زیرا بدون اینکه این خواست مردم مورد امضای پروردگار باشد، طبق ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ ارزشی ندارد.

از طرفی اینکه خدای متعال حکم معصومین، یعنی پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام را حکم خودش دانسته و فرمان به اطاعت آنها داده است، این را هم مفروغ‌منه می‌گیریم، گرچه این معنا دارای ادله متعددی است از جمله آیه «التَّيِّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۱</sup> یا «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۲</sup>، لهذا خدای متعال فرمان داده است که از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام اطاعت کنیم و قیدی هم ندارد. این مسأله جای بحث نیست و کسی هم در لزوم اطاعت از ایشان مناقشه نکرده است.

پس تاکنون به این نتیجه رسیدیم که مدیریت کلان برای جامعه لازم است. همچنین امارت فاجر و مثل او که در روایات آمده است، نه به این خاطر است که مرضی شارع است بلکه در مقابل دیگرانی است که می‌گفتند حاکم لازم نیست و یا مربوط به جاهای خاصی است که امکان دفع حاکم فاجر نیست و نمی‌شود بهتر را جایگزین کرد. همچنین بیان شد هیچ کس حق حکم و فرمان ندارد جز خدا، و آیات شریفه صریحاً آن را ذکر می‌کند و اینکه خداوند فرمان داده است که اطاعت پیامبر ﷺ و اولی الامر شود، قدر متیقن ائمه معصومین علیهم السلام است، حال اگر کسی بگوید شامل شخص دیگری هم هست دلیل می‌خواهد و آنچه که متیقن است، معصومین علیهم السلام است.

در جلسات بعد ذکر می‌کنیم که در زمان غیبت، این حکم و فرمانروایی جز برای فقها ثابت نیست و حتی این فرمانروایی نمی‌تواند به صورت شورایی باشد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی

۱. الاحزاب / ۶.

۲. النساء / ۵۹.